

ماهنامه پژوهشی

امروز و روزنامه

شماره سی هشتم

شهریور ۱۳۹۱

واقعیت ادبیت در گردشگری ایران

رویه ۲
نویسنده: آرش نورآقایی

واژه‌های سره از گویش افغانستانی

رویه ۵
نویسنده: ح. اکبری شالچی

نام‌های خاص و کارکردهای
جامعه‌شناختی در گانها

رویه ۱۷
نویسنده: یزدان صفایی

فرهنگ ساسانی در لباس عربی

رویه ۱۹
بررسی از حسام الدین شافعیان

شناساندن نسک «حماسه در رمز و
واژ ملی»

رویه ۲۲
گزارش: مریم اجعفری

صاحب امتیاز: **تارنمای امرداد**
سرمدبیر: **پویا احمدی**
صفحه آرایی: **پویا احمدی**

همکاران این شماره:

آرش نور آقایی
امیر حسین له شالچی
حسام الدین شافعیان
الفه نیگوری
یزدان صفایی

واقعیت امنیت در گردشگری ایران

نویسنده: آرش نورآقایی

امنیت در گردشگری:

اصولا تا امنیت برقرار نباشد، سفری شکل نخواهد گرفت

و سخن گفتن از گردشگری، بیهوده خواهد بود. بر اساس آنچه قبلا گفتیم، هرگاه در سطح جامعه جهانی بستر مناسبی فراهم باشد، افراد سفر می‌کنند و در پی آن است که فعالیت‌های مربوط به گردشگری رونق می‌یابند. و اگر گردشگران نسبت به مقصدی احساس ناامنی داشته باشند، هرگز به آن‌جا سفر نمی‌کنند.

امنیت و گردشگری، پارامترهای یک معادله هستند که نسبتی مستقیم با هم دارند. در واقع همان‌طور که یکی از عوامل مهم توسعه گردشگری وجود امنیت است، رونق گردشگری در یک منطقه و تردد گردشگران در یک مقصد، موجب به وجود آمدن امنیت می‌شود. البته نباید فراموش کرد که این قضیه همیشه هم صادق نیست، چرا که در برخی مواقع، وجود پدیده گردشگری و رفت و آمد گردشگران باعث ناامنی شده است. با این وجود، صنعت گردشگری و مقوله امنیت ارتباط تنگاتنگی با هم دارند.

در این مورد هم باید دانست و اعتقاد داشت که ملاک امنیت در گردشگری، احساس امنیت توسط گردشگران است.

از طرفی این مساله بسیار حائز اهمیت است که بدانیم امنیت را در چه مقوله‌هایی باید به وجود بیاوریم، مساله‌ای که برای حل آن نیازمند شناخت تهدیدها هستیم. این موضوعات را در «امنیت در گردشگری ایران» بررسی می‌کنیم.

امنیت در گردشگری ایران:

کارشناسان معتقدند که امنیت با احساس امنیت متفاوت است. به گونه‌ای که ممکن است در جامعه‌ای امنیت باشد ولی این امنیت احساس نشود. بنابراین در ابتدا باید بدانیم که آیا ما در کشورمان امنیت نداریم و یا احساس امنیت نمی‌کنیم (نمی‌کنند). و اصولا در صورت وجود، این عدم امنیت و یا احساس عدم امنیت، مربوط به چه مقولاتی می‌شوند و چقدر واقعی هستند.

یکی از عواقب مثبت سفر این است که گردشگر متوجه می‌شود، چقدر از نگرانی‌ها و ترس‌هایش قابل اعتنا هستند و

قصه داریم از «امنیت»، «امنیت گردشگری» و نهایتا «امنیت گردشگری در ایران» سخن بگوییم. بنابراین برای روشن شدن موضوع و به منظور مهیا کردن ابزارهای مناسب برای تحلیل نهایی، در همین ابتدا از تعریف «امنیت» آغاز می‌کنیم و پیش می‌رویم.

تعریف امنیت:

مفهوم امنیت همچون بسیاری از مفاهیم دیگر، در طول تاریخ تغییر یافته و روندی رو به رشد داشته است. شک نیست که مفهوم «امنیت» همسان و موازی با مفهوم «بشر» تعالی یافته، تا امروزه ما تعریفی بسیار متفاوت از تعریف اولیه آن داشته باشیم. چنان‌که در دوران ماقبل از تاریخ، امنیت، تنها مربوط به حفظ بقا بود و بس. بعدتر امنیت را نبود تهدید نظامی تعریف کردند. اما امروزه کارشناسان فن، مؤلفه‌های امنیت را در تمامی ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی پی‌گیری می‌کنند. و حتی بیش از آن‌ها، می‌بینیم که عباراتی همچون «امنیت در رسانه»، «امنیت در فضای مجازی»، «امنیت داده‌ها»، «امنیت در گردشگری» و ... به وجود آمده‌اند.

به طور کلی، هنگامی که در جامعه‌ای بستر مناسبی فراهم است، به گونه‌ای که فعالیت‌های مختلف در ابعاد گوناگون، به طور عادی و بدون مشکلی خاص جریان پیدا کنند، آن جامعه را امن فرض می‌کنیم.

و اما، وقتی با وجود بسیاری از تمهیدات دستیابی به امنیت، افراد جامعه باز هم احساس ناامنی می‌کنند باید این نکته را به یاد آورد که مردم خود را در امان نخواهند دید مگر این‌که به گونه‌ای، احساس امنیت به ایشان القا شود. در این میان، وجود نظم اجتماعی و اجرای عادلانه قانون از مواردی هستند که احساس امنیت را در جامعه به وجود می‌آورند.

و نهایتا باید دانست و به این موضوع اعتقاد داشت که ملاک امنیت، احساس امنیت در میان اقشار مختلف مردم است.

چه مقدار تحت تاثیر تبلیغات و پیش فرض‌های ذهنی خود قرار دارد.

تجربه دست‌اندرکاران صنعت گردشگری در ایران حاکی از این است که بیش‌تر گردشگرانی که به ایران سفر می‌کنند، در ابتدای ورود احساس عدم امنیت دارند ولی در انتهای سفر، ایران را امن تلقی می‌کنند.

این که چرا آن‌ها قبل از دیدار، ایران را کشوری امن نمی‌دانند، دلایل بسیاری دارد. برای مثال برای هر کشوری که به عنوان مقصد گردشگری مطرح می‌شود، توصیه‌هایی وجود دارد. بد نیست بدانیم که برخی از توصیه‌های سفر به ایران، از نگاه دفتر کشورهای مشترک‌المنافع با انگلستان آن‌چنان که در سایت www.worldtravelguide.net آمده، چیست:

”به گردشگران قویا توصیه می‌شود که فاصله ۱۰۰ کیلومتری خود را با مرز ایران و افغانستان و ۱۰ کیلومتری مرز ایران و عراق، حفظ کنند. مرز ایران و پاکستان هم ناامن است. همچنین بهتر است گردشگران در جاده کرمان به بندرعباس و بم تردد نکنند.

جرائم خیابانی در تهران و شهرهای دیگر کم است و حوادث دزدی از خارجیان گزارش نشده است. اما تعدادی دزدی توسط مردان جوان با اتومبیل‌های متفرقه و کیف چاقی با موتورسیکلت دیده شده است.

تاکسی‌ها از اتومبیل‌های متفرقه مطمئن‌ترند. برخی از افراد با لباس شخصی و غیرنظامی خود را پلیس معرفی می‌کنند، از این جهت گردشگران باید از کسانی که خودشان را پلیس معرفی می‌کنند، کارت شناسایی درخواست کنند یا این که اتومبیل‌های دولتی و ویژه ماموریت آن‌ها را تشخیص دهند.

از آن‌جا که تنش‌های سیاسی میان ایران و جوامع بین‌المللی وجود دارد، به گردشگران توصیه می‌شود که برای برنامه‌ریزی سفر به ایران، اخبار رسانه‌ها و توصیه‌های سفر را جدی بگیرند. چرا که ایران به عنوان یک کشور تروریست مطرح است.

گردشگران می‌بایستی از اجتماعات بزرگ دوری کنند. عکس‌برداری از مناطق نظامی و دولتی ممنوع است.

ایران کشوری زلزله‌خیز است. از کارت اعتباری نمی‌توان استفاده کرد. قوانین اسلامی در این کشور به شدت رعایت می‌شود، نوشیدن نوشیدنی‌های الکلی ممنوع است، و خانم‌های بالای ۹ سال باید حجاب اسلامی را رعایت کنند. گردشگران باید در تمام مدت، کارت‌های شناسایی خود را به همراه داشته باشند.“

حال متوجه شدیم که از نقطه نظر توصیه‌های سفر به ایران به چه موضوعاتی اشاره شده است، بنابراین برای رونق

گردشگری باید بتوانیم در حل مشکل عدم «احساس امنیت در ایران» بکوشیم.

در موارد ذکر شده به عنوان توصیه‌های سفر به ایران، برخی واقعیت دارند و برخی نه. برخی مربوط به قوانین کشورمان می‌شوند و جزو اصول هستند و تغییر ناپذیر، ولی برخی را می‌توانیم تغییر دهیم.

در این میان وظیفه‌ی ما تغییر اندیشه‌های ناصحیح و تغییر مواردی است که امکان تغییرشان وجود دارد. برای تغییر اندیشه‌های ناصحیح، دانستن داشته‌ها و توانایی‌هاست. مرزهای کشور ما چنان که ذکر شده، ناامن نیستند ولی به خاطر دوری شهرها از هم و مناطق وسیع بدون سکنه، و البته چند مورد گروگان‌گیری و حمله مسلحانه، ناخودآگاه این شبهه ایجاد می‌شود که شهرها و مسیرهای مرزی از امنیت لازم برخوردار نیستند. اما این موضوع، مشکلی نیست که قابل حل نباشد.

نگارنده به عنوان راهنمای تور گروهی از هم‌وطنان را در فروردین سال ۱۳۸۸ در سفر برزیل همراهی می‌کردم. در کمتر از ۱۲ ساعت، سه مرتبه، سه نفر از مسافران ما در ساحل شهر پر از گردشگر ریو دو ژانیرو مورد تهاجم واقع شدند. اما در کشور ما چنین اتفاقاتی کمتر دیده می‌شود. چرا که اصولاً ایرانی‌ها گردشگر دوست هستند. با این حال ما در جامعه جهانی خود را به عنوان مردمی دیگرپذیر و اهل تساهل معرفی نکرده‌ایم، در صورتی که به واقع چنین هستیم. عدم شناخت جامعه جهانی از ایران، باعث شده که از یکی از مهم‌ترین ویژگی ایرانیان سوء برداشت شود و عکس قضیه اتفاق بیفتد. هرگاه به تاریخ گذشته و زندگی امروزی ایرانیان نظر کنیم متوجه می‌شویم که همیشه در ایران مردمان بسیار با نژادهای مختلف و ادیان گوناگون در کنار هم زندگی کرده‌اند. هم‌اکنون در کشور ما زرتشتیان، یهودیان، مسیحیان و مسلمانان در کنار هم زندگی می‌کنند که این موضوع خود از امنیت اجتماعی در این کشور سخن می‌گوید. هرگز در این کشور نسل‌کشی اتفاق نیفتاده است و اتفاقاً جالب این است که در قرن گذشته، دو نسل‌کشی بزرگ بر ضد ارامنه (توسط کشور ترکیه) و یهودیان (توسط نازی‌ها) رخ داده است و در هر دو مرتبه ایران کشور امن مظلومان آن رخدادهای بوده است.

یکی از افتخارات و جاذبه‌های گردشگری کشور سنگاپور به عنوان یکی از کشورهای موفق در عرصه صنعت گردشگری، خیابانی است که در آن معبد هندوها و کلیسای مسیحیان و مسجد مسلمانان در کنار هم واقع شده‌اند. اما با کمی دقت متوجه می‌شویم که تقریباً در تمامی شهرهای ایران، کلیمی‌ها و زرتشتیان و مسیحیان و مسلمانان بناهای مقدس خود را دارند و با هم زندگی می‌کنند. این گفته حاکی این است که امنیت اجتماعی در ایران ریشه دارد و این در کنار

احترام به محیط زیست، از جمله دیگر مواردی هستند که ناخودآگاه گردشگر را برای احساس امنیت یا عدم احساس امنیت تحت تاثیر قرار می‌دهند.

هم زندگی کردن، می‌تواند خیال راحتی را برای گردشگران ایجاد کند.

اکنون متوجه می‌شویم که ایجاد امنیت و ایجاد احساس امنیت تنها به یک مقوله عدم تهدید نظامی و کمبود جرائم خیابانی بستگی ندارد، بلکه موضوع فراتر از این‌هاست و برای این که بتوانیم از امنیت گردشگری در ایران برای جهانیان سخن بگوییم، باید از همه‌ی زوایا به آن توجه کنیم. از نقش تبادلات فرهنگی و معادلات سیاسی و تفکرات اقتصادی، تا نقش نیروی انتظامی و دست‌اندرکاران گردشگری و مردم کوچه و بازار در این میان مهم و قابل بررسی است.

واقعیت امنیت گردشگری در ایران را به جهانیان شناسانیم: چندی پیش سخن از طرح ایجاد پلیس گردشگری بود. این طرح می‌تواند به امنیت گردشگری در ایران کمک کند، ولی اکنون و در حال حاضر مشکل ما، احساس عدم امنیت است. مشکل ما این است که به گردشگران القا کنیم که ایران امن است و البته بعد از این که آن‌ها به این کشور سفر کردند باید امنیت جانی و مالی و روانی آنان را تامین کنیم. برای این که گردشگران تمایل پیدا کنند که به ایران سفر کنند، می‌بایستی که منطق برخوردهای سیاسی و مذهبی‌ایمان برایشان روشن و شفاف باشد. معمولاً بازتاب اخباری که از ایران در رسانه‌های دنیا منتشر می‌شود چندان به سود ما نیست و این واقعیتی است که نباید انکارش کنیم. از طرفی برخی از تهدیدهای سفر به ایران مربوط می‌شود به همسایگان ایران. در سال‌های اخیر دو اتفاق بزرگ ناخوشایند در مرزهای شرقی و غربی ایران رخ داده است که اتفاقاً همان مرزهای پرخطری هستند که در گزارش بالا به آن‌ها اشاره شد.

گردشگران باید بدانند که ایران به دنبال جنگ نیست و دوستانه‌ترین برخوردی که یک گردشگر می‌تواند در ذهن خود تصور کند را در ایران و در واقعیت خواهد دید. رونق گردشگری داخلی و گردشگری زنان که امروزه به واقع شاهدش هستیم هم می‌تواند دلیلی باشد برای وجود امنیت گردشگری در ایران که باید به گوش جهانیان برسد.

از نقطه نظر دیگر باید در اندیشه امنیت روانی گردشگر باشیم. در سفرنامه‌های گردشگران خارجی که به ایران سفر می‌کنند، ترس رد شدن از خیابان مشاهده می‌شود. صدای بوق اتومبیل‌ها و نحوه رانندگی رانندگان و وجود موتورسواران امنیت خاطر آن‌ها را دچار تزلزل می‌کند. هنگامی که گردشگر در خیابان‌های شهر دائم با صدای دزدگیر اتومبیل‌ها مواجه می‌شود، فکر می‌کند که همه‌ی این کشور پر از دزد است.

وجود هتل مطمئن و رستوران بهداشتی نیز بر احساس امنیت او موثر است. حتی، با این که شاید به نظر نیاید ولی در کشورهایی که پول تقلبی در آن‌ها فراوان است، عدم اعتماد در گردشگران دیده می‌شود که این موضوع خود به امنیت روانی گردشگر صدمه وارد می‌کند و البته در کشور ما چنین موضوعی مشکل حادی نیست.

پاکیزگی شهر، حفاظت از میراث فرهنگی و طبیعی و



واژه‌های سره از گویش افغانستانی

۱. ح. اکبری شالچی

آخر و عاقبت خوبی داشتن: انجام خوب داشتن

آخرعاقبت: انجام (← دهخ)

آدامس سنتی: ساجق / ساجق

آدم: مردم (← دهخ/ پهله: mart)

آسفالت کردن: پخته کردن

آسفالته (راه): پخته / سَرکِ قیر

آمپول: سوزن

ابداع: نواری / nav-ār-ī (دهخ← آردن)

اتاق انتظار: پای‌وازانخانه

اتاق نهارخوری: خانه نان (دهخ← خانه)

اتفاق: برابری

اتفاق خوب: خداسازی (دهخ← خداخواهی شدن)

اثر انگشت دادن: شست ماندن (دهخ← ماندن)

اثر انگشت (کسی را) گرفتن: شست (کسی) را در کاغذ

گرفتن

اجاره‌ای: کرایه‌یی

اجتماع مردم: انجمن (← دهخ)

اجتناب ورزیدن: دوری کردن (← دهخ)

اجرا کردن: در جای کردن

اجی مچی لاتلجی چم چم چین چوقمچین (دهخ← راست کردن (دم))

قمچی

احتوا: دَ بغل داشتن

احتیاط کردن: هوش کردن

احسان: نیکی (← دهخ) / کرده

احمقانه: لودگی / lawdag-ī (دهخ← لوده)

اختلاف و دعوا (میان دو یا چند کس): کشیدگی

اختیار (کسی) را داشتن: زنجیر (کسی) به دست (کسی) بودن

اخراج کردن: از کار کشیدن

اخلاق: خوی xōy // (← دهخ)

اخیراً: نو / naw (← دهخ)

ادا کردن: پوره کردن / pūra kardan

ادامه داشتن: کُشال بودن

ادامه یافتن: دُمبال شدن

اذیت کردن: آزار دادن (← دهخ)

ارائه کردن: پیشکش کردن / پیش کردن

ارتباط برقرار کردن: تار دواندن

ارتباط داشتن: بسته بودن (دهخ← بسته بودن به) / راه داشتن

ارتباط و رابطه: پیوند

از این به بعد: باز از این

از این لحظه به بعد: از این باد

از حداکثر خود عبور کردن: از سر گذشتن

از حفظ: از یاد

از رونق انداختن: از بازار انداختن

از طریق اعمال زور: به زور چوب

از کیسه خلیفه بخشیدن: از دریا آب بخشیدن / از دریا ماهی بخشیدن

ماهی بخشیدن

از نظرها غایب گشتن: گم‌ونیست شدن

ازدحام: شار و ناشور

ازدیاد یافتن: بلند رفتن

اسارت: گرفتاری (← دهخ)

اسباب بازی: سامان بازی (دهخ← سامان) / بازیچه (← دهخ)

دهخ

اسباب منزل: سامان خانه (دهخ← سامان)

اسباب و اثاثیه خانه: کوچ / کوچ‌وبار (دهخ← کوچ)

اسباب‌کشی کردن: کوچ کردن (دهخ← کوچ کردن) / کوچ آوردن

استدعا کردن: دست دراز کردن

استراحت: آرام (← دهخ) / دم‌راستی / دم‌گیری (دهخ← دم گرفتن)

دم گرفتن

استراحت کردن: دم خود را گرفتن (دهخ← دم گرفتن) / دم گرفتن (← دهخ) / دم‌راستی کردن / آرام کردن / دم خود راست کردن (دهخ← دم)

استعداد: درون‌مایه

استعمال کردن: کار گرفتن

استفاده کردن: کار گرفتن

استفراغ کردن: گرداندن / پس گرداندن

استقامت ورزیدن: استوار گرفتن (خود)

استمنا کردن: شیشه زدن

اسهال: پیچش (← دهخ)

اسیر: گرفتار (← دهخ)

اسیر شدن: زنجیر (به کسی) بسته شدن

اشاره کردن: انگشت دراز کردن

ایده‌ای به ذهن کسی رسیدن: گپ نو گشتن (در کله کسی)

با اشاره فهماندن: دور انداختن

با حضور دل: به دل خود

با روحیه زیاد: دل بالا

با کسی مدارا کردن (با کسی): گزاره کردن (با کسی)

با لطف: مهربانانه (دهخ ← مهربانی)

با نیت خوب: از دل پاک

با وجود: با بودن

با درایت: باسنجش

باریکی: ظرافت (← دهخ)

باسواد: خواننده (← دهخ)

باعث ارتقا (ی کسی) شدن: کشیدن (کسی ر)

باعث خجالت: شرم‌ناک

بالاجبار: سرزوری

بالغ: پخته (← دهخ)

باوقار (آدم): گزنگ / گزنگ

بجبوحه: گرماگرم (← دهخ)

بخیه: کوک / kōk

بد مطرح کردن: کج بریدن

بداخلاقی: پیشانی‌ترشی

بدشانسی: بدبختی (← دهخ)

بدعادت: بدآموخت

بدون تعمق: بی‌سنجش (دهخ ← سنجیدن سخن)

بدیمن بودن: شگون خوب نداشتن

بر اساس: به بنیاد

بر طبق: بر بنیاد / برابر

برطرف کردن: دور ساختن (دهخ ← دور کردن)

برعکس: سرچپه / sar-čap-a

برقرار شدن تماس (تلفن): رُخ شدن

برملا گشتن: رونما شدن

بطالت: بربادی

بعد: باز (← دهخ) / باد

بعدا: باز / پسان / pas-ān

بعدازظهر: باز از چاشت (دهخ ← چاشت)

بعدی: دیگر

بعضی: برخی // barx-ē

بکارت: دختری (← دهخ)

بنابراین: باز

بنا کردن: آباد کردن (دهخ ← آباد کردن: عمارت، عمران)

بنایی: گلکاری (← دهخ)

بوی الرحمان کسی بلند شده بودن: آفتاب (کسی) سر

کوه بودن

به اختیار کسی بودن: به دل (کسی) بودن بودن

اشتباه کردن: لَچیدن (دهخ ← لخشیدن) / لخشیدن (←

دهخ)

اشغال شدن: بند شدن

اصرار: چَلگی

اضطراب ورزیدن: تپیدن (← دهخ)

اطراف: دوروپیش / dawr-o-pēš / گردوبر / گردوپیش

اطلاعات دادن: آگاهی‌دهی

اطلاع‌رسانی: آگاهی‌دهی

اطمینان: دل‌پُری

اعتباری (کارت): پیش‌پرداخته / پیش‌پرداخته‌شده

اعتراض: پَرخاش

اعتراضی نکردن و ساکت شدن: سر در گریبان خود

کردن

اعتقاد: باورمندی / باوری

اعمال زور: چوب و سوته

افتتاح: گشایش

افتخار: سربلندی (← دهخ)

افشا کردن: بی‌پرده ساختن

اقامت: بودوباش / شووباش / šaw-o-bāš (دهخ ←

باشیدن)

اقامت داشتن: بودوباش داشتن

اقدام کردن: دست شور دادن / دست و آستین برزدن /

دست و آستین را بردادن / دست و آستینه بلند کردن / به

روی دست گرفتن

اقدام کردن: گام برداشتن (← دهخ)

اکثر: بیشترین / بیشترین

اکی! درست است

اما: باز

اما و اگر: اگر مگر (دهخ ← مگر)

امتحان تاریخی خود را دادن: از آزمون زمان بیرون شدن

امکانات مهیا گشتن: زمینه برابر شدن

امورات مادی کسی به گونه‌ای گذشتن: گزاره زنده‌گی

(کسی) شدن

انتظام: سر و سرشته

انتها (برنامه): بیخ

انحراف: بیراهی (← دهخ) / کجراه / کجراهی / کج‌روی

(← دهخ)

انحنا: خمی (← دهخ) / کج‌گردشی

انسانیت: آدمگری

انشالله که: باشه که

انعام: بخشش (← دهخ) / بخششی

اوباش: لچک (دهخ ← لچ)

اهمیت ندادن: ساده گرفتن

ای والله! دستخوش

بی سبب: بی هیچ / bē-hēč/ bī-hīč	به استهزا گرفتن: ریشخندی کردن (دهخ ← ریشخند کردن)
بی سواد: ناخوان (دهخ ← ناخوانا)	به انحراف کشاندن: به بیراهه بردن
بی عار: بی ننگ	به بعد: به باز
بی غیرت: بی ننگ (← دهخ)	به تأخیر انداختن: پس انداختن (← دهخ)
بیقراری نارامی: (دهخ ← نارام)	به تعویق افتادن: پس افتادن (← دهخ)
بی مسئولیتی: بی پُرسی	به تعویق انداختن: پس انداختن (← دهخ) / دور پرتیدن
بینی و بین الله: خدا راستی / خداوراستی	به جریان افتادن: چالان شدن
بی وقفه: یک رنگ	به چه علت: از روی چی
پارک: باغ	به حرکت درآوردن: به شور آوردن
پالتو: بالاپوش (← فرهنگ نظام)	به حساب آوردن: شمار کردن (دهخ ← شمار کردن)
پررونق: پُر جَنب و جوش	به خاطر: از بود / از بودۀ
پررونق بودن: جوش بودن	به خاطر چه: از روی چی
پز دادن: سوزنمایی / sōz-nemāy-ī	به خاطر رضایت خدا: خدا را (← دهخ)
پلیدی: مُرداری (← دهخ / دهخ ← مردار)	به دنیا آمدن: پیدا شدن
پلیس گشت: گزِمه (← دهخ)	به ذهن کسی رسیدن: د مغز (کسی) آمدن
پودر: گِردۀ (← دهخ)	به سلیقه خود: به خوش خود
تأسف: ارمان (← دهخ) / افسوس (← دهخ)	به شدت به سوی خود جذب کردن: گرفتن
تأسف خوردن: افسوس داشتن (← دهخ) / دست به	به شکرانه: به پاس
دندان گزیدن / هَی هَی کردن (دهخ ← هَی)	به شکل ضربدر: چَلِیپایی
تأمل: سنجش	به شوق آمدن: دلگرم شدن (← دهخ)
تبدیل کردن: به دیگر آوردن	به صورت: در چهرۀ
تجاوز: دست دَرآزی (دهخ)	به صورت تازه ای در آمدن: چهرۀ نو گرفتن
تجاوز کردن (به کسی): به دامن (کسی) دست دَرآز	به صورت دیگری در آوردن: به دیگر آوردن
کردن / دست انداختن (سر کسی)	به عیادت کسی رفتن: به پُرسان (کسی) رفتن
تجدید کردن: تازه ساختن (← دهخ) / نو ساختن	به کنترل خود در آوردن: در دست خود آوردن
تجدید گشتن: از سر نو شدن (دهخ ← نوش شدن)	به لطف خدا: مهربانی خدا (دهخ ← مهربانی)
تجلیل به عمل آمدن: بزرگداشت شدن	به مرحله عمل نرسیدن: روی کاغذ ماندن
تحصیل کرده: خوانده	به نسبت: به پیمانۀ
تحمل کردن: برداشت کردن (دهخ ← برداشت)	به نظر: به باور
تحمل: برداشت / برداشت (← دهخ)	به مقصود نرسیده: ناکام
تحمیل کردن: بار کردن (← دهخ)	به وجود آمدن: پیدا آمدن (دهخ ← پیدا شدن / دهخ ← آمدن) / به میان آمدن / پیدا شدن
تخطی کردن: پای خود کج ماندن (دهخ ← ماندن)	به وقوع پیوستن: راست شدن
تخفیف: کاهش (دهخ / پهک: kāhišn)	به وقوع نپیوسته: ناشده (← دهخ)
تخفیف حاصل شدن: کاهش آمدن	بی ادب: بَد رُوش (پهک: duš-rawišn / ← دهخ)
تخفیف دادن: کاهش آوردن	بی اساس: بی بنیاد
تخمین: سنجش	بی اعتقاد: بی باور
تخمین زدن: بر آوردن	بی تقصیر: بی گناه (← دهخ)
تدارک: آمادگی / آمادۀ گیری (← دهخ)	بی توجه: بی پروا (← دهخ)
تدارکات: آمادگی / آمادۀ گیری (← دهخ)	بی حال: بی دم (دهخ ← دم)
تردید: دودله گی (دهخ ← دودله شدگی) / دل زدن	بی حد و حساب: گزاف (← دهخ)
ترک کردن: یک سو ماندن (دهخ ← ماندن) / از سر	بی خیال: بی پروا
(خود) پس کردن	بی رونق: بی نمود (← دهخ) / بی دم و دود
صیفی جات: ترکاری	
ترنگ: ساعت: شصت دقیقه	

توافق: جور آمد	ترور: هراس / هراس افکنی
توافق کردن: جور آمدن (دهخ ← آمدن)	تروریستی: هراس افکنانه
توجه: پروا (← دهخ)	تزریق: پیشکاری / پیشکاری
توجه کردن: هوش داشتن (← دهخ) / هوش کردن	تسکین یافتن: آرام کردن (پزشکی)
توصیه: سفارش	تسلیم شدن: گردن ماندن (دهخ ← گردن نهادن / دهخ ← ماندن)
توضیح: روشنی / روشننگری / روشنایی / rōšnā-yī	تسلیم کردن: سپاردن (← دهخ)
// rūšnā-yī	تشویش داشتن: ری زدن / سودا زدن (دهخ ← سودا)
توضیح دادن: روشنی انداختن (دهخ ← روشن کردن)	تشویش ذهنی: سودا
توطئه کردن: راه جوری داشتن / دام شانی	تشویش کردن: دغدغه کردن (دهخ ← دغدغه) / دل زدن
تولرانت: شکبیا (← دهخ)	تصاحب کردن: از خود ساختن
تولرانس: شکبیایی (← دهخ)	تصادم پیدا کردن (با مین): برابر شدن
تهدید کردن (کسی را): دندان خایی کردن (سر کسی)	تصمیم: دل (← دهخ)
(دهخ ← خاییدن)	تصویب کردن: پسند کردن
تهیه: فراهم آوری	تطبیق دادن: برابر کردن (دهخ ← برابر کردن)
ثبات قدم داشتن: استاد بودن / ایستاد بودن	تطبیق داشتن: سر خوردن
ثلث: یک بر سه / yak-bar-sē	تعارف کردن (چیزی را): پیش کردن
جاری (خون): چالان	تعطیل: پَرچو
جاری: روان؛ نمونه: سال روان (دهخ ← روان)	تعفن: بویناکی
جالب: دلچسپ	تعمق کردن: سر در گریبان خود کردن
جاهل: گول (← دهخ)	تعویذ: بلاگردان (← دهخ)
جبران کردن: پوره کردن / pūra kard-an	تعویض: آلیش (← دهخ)
جریان و قضیه: داستان (← دهخ)	تغذیه: خوراکه
جریان پیدا کردن: گشتن	تغییر دادن: گرداندن
جریان داشتن: چالان بودن	تغییر کردن: گشتن (← دهخ / پهک: gaštan)
جریان نداشتن: ناچلیدن (دهخ ← چلیدن)	تفتیش خانه: خانه پالی (دهخ ← پالیدن)
جریمه: تاوان (دهخ)	تفتیش کردن: پالیدن (← دهخ)
جزء (قرآن): پاره	تفحص: کنج و کاو
جزا: پاداشت (← دهخ)	تقدیم: پیشکش (← دهخ)
جسم (آدم): سروجان	تقدم داشتن: پیش (از چیزی) بودن
جعل کردن: ساختن (← دهخ)	تقدیم کردن: پیش کردن (← دهخ)
جعلی: ساخته (← دهخ) / ساخته شده	تقدیم کردن (به کسی): سُپردن / پیشکش کردن
جفاکار: ستمگار	تقلب کردن: آب در شیر انداختن
جُک: فکاهی	تقلب: نادرستی (← دهخ) / فریبکاری
جلادهنده: روشن گر (← دهخ)	تقلبی: ساختگی (← دهخ)
جلد (تفنگ / کارد / بالشت / نوار / دندان / آدامس / کارد / بالشت / نوار / دندان / آدامس / سیم برق) پوش / پُش	تکمیل کردن: پوره کردن
جلد کردن (کتاب): پوش کردن	تلف شدن: از پای افتیدن (گاو / دهخ ← افتیدن)
جلو: پیش روی / pēš-e rōy	تلقی شدن: گفته شدن / خوانده شدن (دهخ ← خواندن)
جلوه بخشیدن: نمود دادن (دهخ ← نمود)	تلقی کردن: شمردن (← دهخ) / گرفتن
جلوه دادن: پرداخت دادن / پرداز دادن (دهخ ← پرداخت)	تمدید کردن: نو کردن
جلوه کردن: چهره کردن	تمسخر: ریشخندی (← دهخ)
جلوی: پیش	تمنا داشتن (از کسی): آرزومند بودن (از کسی)
جلوی: دم روی	تمهیدات: آمادگی (← دهخ)
جن داشتن: گزنگ بودن	تنقلات: چاشنی (← دهخ)

حمام آفتاب گرفتن: آفتاب دادن	جواهرات: گانہ
حمایت: پستی / ī-pušt	جهانی سپاس کردن: یک دنیا تشکر کردن
الحمدالله: مهربانی خداست (معمولاً پاسخ احوال پرسی / دهخ ← مهربانی)	جهیزیه: چیز
حمل بار: بارچالانی / bār-čāl-ān-ī	جیب‌بر: کیسه‌بر (← دهخ)
حواس: هوش	جیوه: سیماب (← دهخ)
حواس پرت: هوش پَرَک	چار گوشه: مربع (← دهخ)
حواس (خود را) جمع کردن: هوش کردن / هوش (خود)	چراغ‌قوه: چراغ دستی (← دهخ)
دَ سر گرفتن / هوش خود گرفتن	حاتم‌بخشی: شاه‌بخشی
حواس خود را روی چیزی متمرکز کردن: هوش خود	حاد (وضعیت): : نازک
حاصل شدن (چیزی) گرفتن	حاشیه: کناره (← دهخ)
حواس (کسی را) پرت کردن: پریشان ساختن (کسی ر)	حاصل شدن: پیدا شدن / خیزیدن / دست‌یاب شدن (← دهخ)
حوصله: شیمه	حاضر جواب: تیززبان
حوله: دست‌پاک / دس‌پاک	حاضر جوابی: زبان‌بازی / زبان‌درازی
حوله حمام: جان‌پاک (دهخ ← جان)	حال دادن (موسیقی / غذا): فاریدن
حوله صورت: روپاک (← دهخ)	حال و حوصله نداشتن: دَ خوی نبودن - dar xōy na-
حیف و میل: تَرَت‌وَفَرَت	// būdan
خارجی: بیرونی (← دهخ / پهله: kībērūn)	حالت تهوع پیدا کردن: دلُ بد شدن
خاطر: دل (← دهخ)	حامی: پشتیبان / pušt-ī-bān
خاطرات: یادها (دهخ ← یاد)	حتی: تا
خاطر مشوش داشتن: دل پریشان داشتن	حداقل مسکن: سرپناهی
خاطره: یاد (← دهخ)	حداقل: کم‌از‌کم / کمش
خال حکم (ورق بازی): رنگ	حرارت: تَف (← دهخ)
خجالت کشیدن: سر (کسی) خم شدن / شرم خوردن	حرف خود را عوض کردن: از گپ گشتن
خدا نصیبتان نکند: خدا نشان نده (دعا)	حساس (وقت): باریک
خروج: بیرون رفت	حساس: نازک (← دهخ) / نازک‌دل
خسارت: تاوان (← دهخ)	حسرت: آرمان (← دهخ)
خسارت دیدن: تاوانی شدن (دهخ ← تاوان)	حضور: بودن
خست ورزیدن: سختی کردن (دهخ ← سخت)	حفاری: کندن کاری
خسوف: مهتاب‌گرفتگی (دهخ ← مهتاب)	حفاری‌کننده: کندن‌کار
خسوف شدن: مهتاب را سایه گرفتن (دهخ ← مهتاب)	حفاظت کردن: گزَمه کردن (دهخ ← گزَمه)
خسیس (← دهخ)	حفظ شدن: از یاد شدن
خشن: زمخت (← دهخ)	حفظ کردن: از یاد کردن
خشونت: درشتی (← دهخ)	حقوق‌دان: قانون‌دان (← دهخ)
خفقان شدید حاکم بودن: کَلَه خود بالا آورده نتوانستن	حکاک: کندن‌کار
خلاف کردن: بیراهی کردن (دهخ ← بیراه)	حکاک: کندن کاری
خلق شدن: پیدا شدن	حل شدن (نمک در آب): آب شدن
خلل وارد کردن: سنگ انداختن (← دهخ)	حل شدن (مشکل): گشایش پیدا شدن (دهخ ← گشایش)
خلیفه: جای‌نشین (← دهخ)	حلّالی طلبیدن: بخشش گرفتن
خوش‌شانس: خوش‌بخت (← دهخ)	حلزون: گَوَک (جانور)
خوش‌معامله: خوش‌سودا (← دهخ)	حلقه: چله / čela
خیاط: کالادوز (دهخ ← کالا)	حماقت: لودگی / lawdag-ī (دهخ ← لوده)
خیالاتی: سودایی	
خیر پیش: پیش‌رویتان خوبی	

رمضان: ماهِ روزه (← دهخ)
 رواج و اعتبار نداشتن (پول/سکه/گواهینامه): ناچلیدن
 (دهخ← چلیدن)
 رونق: رنگ‌ورخ/آبورنگ/رنگینی (دهخ← رنگین)
 رونق اقتصادی: بازار
 رونق بخشیدن: رنگین ساختن (چیزی ر) (دهخ←
 رنگین کردن)
 رونق یافتن: رنگ‌ورخ گرفتن
 رهن: گرو (← دهخ)
 زبان (کسی) قاصر بودن: زبان (کسی) خُردی کردن
 زحمت کشیدن: خواری داشتن
 زحمت: خواری
 زکام: ریزش (← دهخ)
 زیاد شدن: بسیار شدن
 زیپ: زنجیر
 ژست آمدن: ساختن (خود)
 سازمان تغذیهٔ جهانی: سازمان خوراکهٔ جهان
 ساکن جایی: باشنده (← دهخ)
 سالن انتظار: پای‌وازشخانه
 سبقت گرفتن: پیشی جستن (← دهخ)/پیشکان زدن
 سبیل: بُروت (← دهخ)
 سجاده: جای‌نماز/جای‌نمازی (دهخ← جانماز)
 سحرخیزی: پگه‌خیزی
 سد: بند
 سروصدا: دَنگ‌دَنگ (← دهخ)
 سرووضع: سروپای /sar-o-pāy
 سطحی: رویکی /rōy-ak-ī
 سقف دهان: کام بالا (دهخ← کام)
 سکوت: خاموشی xāmōš-ī // آرامی/خاموشی (←

خیلی عالی و بی‌نقص: گل‌وگلزار
 خیلی عزیز: بازارِ قند (خطاب)/بازارِ گل (خطاب)
 داخل کردن: درون کردن
 داوطلب شدن: دست (کسی) بالا شدن
 دایر کردن: سر پا استاد کردن
 دایر نگه داشتن: سر پا نگاه داشتن
 دباغی: چرم‌سازی (← دهخ)/چَلَنگری
 در رویاهای طلایی بودن: خواب زرین دیدن
 در رویاهای کمونیستی بودن: خوابای سرخ دیدن
 (سیاست)
 در صلح و صفا: به خوبی
 در ضمن: در لابلای/در لای/لابلای
 در طول: در دَرزای
 در مقایسه با: به پیمانۀ
 در واقع: براستی (← دهخ)
 در وهلهٔ ثانی: بار دوم
 درج کردن (نوشته‌ای را در جریده‌ای): گرفتن
 دعوا: جنگ (← دهخ)
 دعوا/رافعه: دَنگَله
 دعوی جزئی: زَدَنک
 دعوی لفظی: جنگِ زبانی (دهخ← جنگ).
 دفعه: دست/گشت
 دفن کردن: گور کردن (← دهخ)
 دقیق: باریک (← دهخ)/باریک‌بین (← دهخ)
 دمدمی/دمدمی مزاج: دوشودل /du-šaw-del
 دوام: پایه‌داری
 دیش: بشقاب، کاسه (انگک dish)
 ذاتی: خداداد (← دهخ)
 ذکر: یادآوری (← دهخ)
 ذکر کردن: یاد کردن (دهخ← یاد کردن)/یادآوری (دهخ)

سَم‌شناسی: زهرشناسی
 سمّی: زهری
 سوء تغذیه: کم‌خوراکی
 سهم کسی از چیزی: رَسَد (← دهخ)
 سهولت: آسانی
 شانس آوردن: بختِ یاری کردن
 شانس: خوشبختی
 شایع گشتن: آوازه شدن
 شایعه پراکندن: آوازه انداختن (دهخ← آوازه)
 شایعه: آوازه (← دهخ)/آوازه و دروازه (دهخ← آوازه)/
 شک‌شک/شک‌شکی
 شجاعت: دلیری
 شدت (باران): زور zōr //
 شدت گرفتن (بیماری): زور شدن

کردن
 ذوق کردن: دل (کسی) جوش زدن
 رابطه: بستگی (دهخ← بستگی)
 راه‌ورسم: راه (← دهخ)
 رأی: رای rāy // (← دهخ)
 رحم: زیرای دل (در زبان زنان)
 ردّ شدن (در امتحان): ناکام ماندن
 ردّی (در امتحان): ناکامی
 رشوه دادن: شکم دادن (دهخ← شکم)
 رضایت: خوشی (← دهخ)
 رطوبت: تری‌ونمی (دهخ← تری/دهخ← نمی)
 رفوزه: ناکام
 رقابت: هم‌چشمی (← دهخ)
 رقص: بازی

طلوع: آفتاب برآمدن (دهخ ← آفتاب/ دهخ ← برآمدن)	شدت گرفتن: زور کردن (← دهخ)
طول: دَرازی (← دهخ)	شدید: زورآور
طولانی: دَراز (← دهخ)/ دیر	شر به پا کردن: آتش به خانۀ زنبور زدن
طول کشیدن: دیر شدن (← دهخ)	شعر: سرود
طولانی کردن: کُشال دادن (دهخ ← کُشاله)	شفاهی: زبانی (دهخ ← زبانی)
ظاهر: رونما	شفیع: روی دار
ظاهر شدن: رونما شدن	شک کردن: دودله شدن (← دهخ)/ دل زدن
ظرافت و نزاکت: نازنینی (← دهخ)	شوق زیاد داشتن: تپیدن (دهخ)
ظریف: نازک (← دهخ)/ باریک (← دهخ)	شیک: خوشنما (لوازم خانه)
ظهر: چاشت (← دهخ)/ چاشت روز/ پیشین (← دهخ)	شیمی: کیمیا (← دهخ)
ظهور کردن: برآمدن (← دهخ)	شیمیمسیت: کیمیادان (دهخ ← کیمیا)
ظهور یافتن: رونما شدن	صاحب شدن: از آن خود کردن/ از خود کردن
عابر: راهگذر (← دهخ)	صاحب مرده: مرده دار
عادت کردن: آمخته شدن (دهخ ← آمخته)/ آموختن	صادق: راستک/ راستکار (← دهخ)
عادی: آموخته	صبحانه خوردن: ناشتا کردن
عازم: روان (دهخ ← روان)	صبحانه: ناشتا/ چاشت
عازم بودن: راهی بودن (دهخ ← راهی)	صبر کردن: باشیدن (دهخ ← باشیدن: توقف کردن)
عاشق: گرفتار (← دهخ)	صبور: شکيبا (← دهخ)
عاشقی: گرفتاری (دهخ ← گرفتار)	صحیح و سالم: سردرست
عاقبت: انجام (← دهخ)	صدا درآوردن: آواز کشیدن
عجله کردن: زود بودن	صرف (دستور زبان): گردان
عدم موفقیت: ناکامی (← دهخ)	صرف کردن (دستور زبان): گردان کردن
عرض: بر (← دهخ)	صفرا: زَرده (← دهخ/ پهک: zahrak)
عریض: بردار (دهخ ← بر)	صلیب: چلیپا (← دهخ)
عزل شدن: سُبک دوش شدن (دهخ ← سبک دوش)	صورت: دیدار (← دهخ)
عزل: سُبک دوشی (دهخ ← سبک دوش)/ برکناری (← دهخ)	صورت بخشیدن (به کار): چهره دادن
عزم جزم کردن: کمر بسته کردن (دهخ ← کمر بستن)	ضایع شدن: برپادی
عزیز: شیرین (← دهخ)	ضایع شده: برباد (← دهخ)
عزیزم: بازار گل من (خطاب)/ بازار من (خطاب)/ جان من (خطاب)/ قند گلم (دهخ ← گل)	ضرب المثل: متل
عسلی (تخم مرغ): نیم بند (← دهخ)	ضربدر: چلیپا (← دهخ)
عشا (نماز): خفتن: (← دهخ)	ضربه وار
عصاره (میوه): شیره	ضربه زدن: وار کردن
عصبانی: جگرخون	ضروری: دَر کار (دهخ ← بکار)/ بکار (← دهخ)
عصبانیت: جگرخونی	ضروری بودن: کار بودن (دهخ ← به کار بودن)
عصر شدن: دیگرگی شدن (دهخ ← نماز دیگر)	ضعف جسمانی: کم شیمگی
عصر: دیگر (دهخ ← نماز دیگر)	ضعیفه: سیاسر (تحقیر آمیز)
عقب افتادن (ساعت): پس ماندن	ضمه: پیش / / pēš
عقب افتادن: پسمان شدن	طاق زدن: آلس کردن (دهخ ← آلس)
عقب رفتن: پس گشتن	طبق: تَبَنگ
عقب افتادگی: پسمانی	طحال: سِپَرزه (دهخ ← سپرز/ پهک: spurz)
عقب افتادگی (پرداخت پول): پس مان	طرفدار: پشتیبان / pušt-ī-bān / (سیاست)
عقب افتاده: پسمانده (← دهخ)	طرفداری کردن (از کسی): پُشتی (کسی ر) کردن
	طرفداری: پشتی / i-pušt / (پهک: puštīh)
	طلوع کردن: آفتاب برآمدن (دهخ ← برآمدن)

فکر و ذکر: سودا	عقب عقبگی: پَسکی
فوت کردن: گذشتن (← دهخ/ پهک: vitaštan)	عقب نشینی کردن: پس شستن / پس جستن
فورا: دِستی / رَو	عقداللسان شدن (علوم غریبه): زَبان گویی (کسی) بسته شدن
فهمیدن: دانستن (← دهخ)	عقد: کوفت دل (دهخ ← کوفت)
فهمیده: دانسته (آدم / ← دهخ)	علاج پیدا کردن: چاره شدن (← دهخ)
قائم مقام: جای نشین (← دهخ)	علاقمند (هنرمند / رشته): خوشدار
قاتل: خون کار	علاقه: دلچسپی / دلچسپی (دهخ ← دلچسب)
قاطعیت: بُرش (← دهخ)	علاقه داشتن: دلچسپی داشتن
قبلا: پیشترک // pēš-tar-ak	علت اصلی مسئله: سر کلاوه
قحطی بودن: دمب موش سفید نشدن	علنا: آشکارا (پهک: āškārīhā)
قدرت: شیمه	عمداً: به دسته (دهخ ← دستی) / دیده و دانسته
قرائت: خوانش	عمل: کرته
قرائت کردن: به خوانش گرفتن	عمله: مزدور (دهخ ← مزدور)
قرعه: پشک (← دهخ)	عمو: کاکا (← دهخ)
قرمز: سرخ	عناد: بدبینی / بدبینی
قرمز به نظر آمدن (چشم): سرخ زدن	عود (بیماری): برگشت
قصور کردن: کم رسی کردن	عودت کننده: بازگشت کننده
قضیه: داستان (← دهخ)	عوض شدن: دیگر شدن (دهخ ← دیگر شدن)
قطع کردن: سُکلاندن / بُسکلیدن / سُکلیدن (دهخ ← سُکلیدن)	عوض کردن: آلیش (← دهخ) / گرداندن
قطعه: پُرزه	گرامت: تاوان (← دهخ)
قلاّب: چَنگک (← دهخ)	غروب: آفتاب نشستن (دهخ ← آفتاب) / آفتاب نشست (دهخ ← آفتاب)
قلاّب ماهی گیری: چَنگک ماهی	غریب: بیگانه (← دهخ)
قلب: دل (← دهخ)	غواص آب باز
قلبا: از دل	غیبت: بدگویی (دهخ) / پشت سرگویی / گپ گویی
قلیان: چلم / elam čelem (دهخ ← چلم)	غیراکتسابی: خداداد (← دهخ)
قوت لایموت: یک لب نان	غیرعلنی بودن: پشت پرده بودن
قوس برداشتن: کمانی شدن (دهخ ← کمانی)	غیرمجاز: ناروا (← دهخ)
قول: زبان (دهخ ← زبان دادن)	غیرممکن: ناشد (دهخ ← ناشدن) / ناشدنی (← دهخ)
قول دادن: زَبان دادن (← دهخ) / زَبان کردن	غیره و غیره: دیگر و دیگر
قوی: زور آور (← دهخ)	فاصله: دوری (← دهخ/ پهک: dūrī)
قیاسی مع الفارق: ده کجا و دَرختا کجا (منطق)	فاصله گرفتن: دوری گرفتن (دهخ ← دوری گزیدن)
قیافه گرفتن: پیشانی ترش کردن / چهره (ه خود) کشیدن	فاضلاب: پس آب / پساوه
کاپوت: پُقانه	فدایی: سرسپرده
کاسبی: دکان داری (← دهخ)	فراجاق گاز: داش
کامل: پوره (پهک: pur / ← دهخ)	فراق: دوری (← دهخ)
کاملا: پوره (پهک: pur / ← دهخ)	فرصت: روز (← دهخ)
کامل شدن: بود شدن	فرصت دادن: وار دادن
کاندم: پُقانه	فرصت را از دست دادن: روز خود گم کردن
کبریت: گوگرد (← دهخ)	فرصت شغلی: جای کار
کثیف: ناپاک (← دهخ)	فرقی نداشتن: برابر بودن
کسب کردن: از آن خود ساختن	فعله: مزدور (دهخ ← مزدور)
کفایت کردن: بس کردن، (← دهخ)	فکر و خیال: سروسودا (دهخ ← سودا)

متأسف شدن: افسوس کردن (دهخ ← افسوس)	کلیه: گُردَه (← دهخ)
متحد شدن: یک مُشت شدن / دست به هم دادن / دست خود را یکی کردن / دست دادن (با هم / همراه هم) / یک آواز شدن (دهخ ← هم آواز) / یک جا شدن / یک دست شدن ، (دهخ ← یکدست)	کمپین کردن: شمشیر زدن کمک: دستگیری (← دهخ) کنایه آمیز: پالودار (دهخ ← سخن پهلودار) گندم: پُفانَه
متحد کردن: به هم آوردن	کنترل خود را از دست ندادن: گرفتن (خود)
مترجم: تَرْجُمان (← دهخ / پهک: targamān)	کوچ کشی: اسباب کشی (دهخ ← کوچ کردن)
متصل: پیوسته (← دهخ / پهک: patvastak)	گل محمدی: گلِ گلاب (← دهخ)
متصل بودن: پیوست شدن	گیومه: ناخَنک
متعادل (دما): برابر	لازم: دَر کار (دهخ ← بکار) / بکار (← دهخ)
متعفن: بوی ناک (← دهخ)	لازم بودن: کار بودن (دهخ ← به کار بودن)
متفق: یَکدَل (← دهخ)	لازم داشتن: به کار داشتن
متقلب: فَریبکار (← دهخ) / ساخته کار	لازم شدن: کار شدن (دهخ ← به کار بودن)
متورم: بادی (دهخ ← باد)	لاک: رنگ ناخن (آرایش)
متوقف شدن: بازماندن (← دهخ)	لباس: جامَه (← دهخ / پهک: jāmak)
متوقف شدن: بند ماندن	لباس فروشی: رخت فروشی
متوقف کردن (موزیک): بند کردن	لذت: خوشی (← دهخ) / مزَه (← دهخ)
مئانَه چانور: پُفانَه	لطفات: نرمی (← دهخ) / نازکی (← دهخ)
مجبورا: سَرزوری	لطف: مهربانی (← دهخ) / نوازش (← دهخ)
مجددا: نو / naw (← دهخ)	لطف داشتن: مهربان بودن (دهخ ← مهربان / بیشتر به گونه «مهربان استید» گفته می شود.)
مغرب: پُخته کار	لطف کردن: نوازش دادن (دهخ ← نوازش)
مجسمه: پیکره	لطف کنید! (امر): مهربانی!
مجسمه ساز: پیکرتراش (← دهخ)	لطف کنید! (بسیار مؤدبانه): مهربانی بفرمایین (دهخ ← مهربانی)
محاصره: کمربندی	لطیف: نازک (← دهخ)
محافظت: پیره / payra (← دهخ ← پیره) / هوش وانی	لطیفه: فَکاهي
محبت: دوستی (← دهخ / پهک: dōstih)	لم یزرع: خارَه (← دهخ)
محتوا: داشته (← دهخ)	لوازم آرایش: سامان آرایش (دهخ ← سامان)
محتویات: داشته ها	لوازم یدکی: پُرزَه
محرقة (بیماری): تب کلان	لوازم: سامان (← دهخ)
محروم شدن (از چیزی): بازماندن (← دهخ)	مؤنث: زن زاد (کمی تحقیرآمیز / دهخ ← زاد)
محروم ماندن: دور ماندن / پس ماندن	ماجرا: سرگذشت (← دهخ) / سخن
محسود: خار چشم	مارک (کالا): نشانَه
محصول (کشاورزی): پیداوار	مال: داشته (← دهخ)
محصول زراعی: کشت (← دهخ)	مال خود کردن: از آن خود ساختن / از خود ساختن
محکم: استوار / ostvār / estevār / ustovār //	مال (کسی) شدن: از (کسی) شدن
محکم: شخ	مانع (کسی) گشتن: خار سر راه شدن
محکم کاری: پُخته کاری	ماهر: زبَر دست (← دهخ)
محلّه: گذر	مبارزه کردن: شمشیر زدن
محلّی: گذری	مبتدی: نو کار (← دهخ)
مختصر مفید: یکی و پُخته	مبتذل: بازاری (← دهخ)
مخفیانه: در زیر پرده	مبتلا: سردچار
مدّ (دریا / رود): آب خیزی	مبصر کلاس: کِفتان
مداخله: دست درازی / دست اندازی	
مداخله کردن: دست زدن	

مطالعه: خوانش
مطبوع افتادن (موسیقی/ غذا): فاریدن
مطرح شدن: در میدان آفتیدن (دهخ ← آفتیدن)
مطرح شدن (موضوعی): گپ (چیزی) بالا شدن
(دهخ ← گپ)

مطرح کردن: در میدان پرتیدن
مطلب: سخن
مطلب اصلی صحبت را شروع کردن: سر گپ آمدن
مطمئن: دل پُر
مطمئن بودن: باور داشتن (دهخ ← دل (کسی) پُر
بودن

مطهر: نمازی (دهخ ←)
معافیت: بخشودگی (دهخ ← بخشودگی)
معاند: بدبین
معاون اول: دست راست
معتبر (آدم): روی دار
معتقد: باورمند

معدوم الاثر: ناپدید (دهخ ←)
معدوم الاثر بودن: گم بودن
معدرت: بخشش
معرفی کردن: آشنایی بخشیدن / شناختاندن
معرکه: هنگامه (دهخ ←)

معزول شدن: پس کلاه خود رفتن
معزول کردن (کسی را): از کار کشیدن
معطل: پَرچو
معقول بودن: به سر برابر بودن
معلوم شدن: پیدا شدن (دهخ ←)
معمولا: بیشترینه

معمولی (آدم): ساده و پیاده (دهخ ← پیاده)
مفتخر: روی سرخ (دهخ ← سرخ روی)
مقام عالی: بالا جای
مقاومت: پایه داری
مقایسه: سنجش (دهخ ←)

مقایسه کردن: برابر کردن (دهخ ← برابر کردن) / برابری
کردن / سر دادن
مقدار زیادی (از چیزی): یک دامن (دهخ ← یک دامن
اشک ریختن)

مقصر: گناکار (دهخ ← گنا/ دهخ ← گناه کار) / گناه دار /
گناهکار (دهخ ←) / گناه گار
مقصود: دل (دهخ ←)
مقعد: بُن (دهخ ←)
مقیاس: پیمانانه (دهخ ←)
مقیم: باشنده (دهخ ←)
مقیم بودن (در جایی): جاگزین بودن

مدال: گردن آویز
مدفون شدن: زیر خاک گردیدن
مذکر (آدم): مردینه (دهخ ←)
مراجع: پای واز
مراجعه کننده: پای واز
مراعات (کسی را) کردن: چهره (ه کسی) ر دیدن
مراقبت کردن: نگاه کردن (دهخ ←)
مراقبت و محافظت (راه): بازنگهداری
مربوط دانستن (به خود): گرفتن (د خود)
مردد: دودله du-del-a // (دهخ ←)
مردود: ناکام

مرض جسمانی: تن دردی (پزشکی)
مرفه: خوب گذاره
مرهم: تَر بند (دهخ ←)
مزاحم و مخل: (توهین آمیز) زخ بلوط
مزنه کردن: انداز کردن
مسئولیت به عهده گرفتن: گردن خود بسته کردن

مستأجر: کرایه نشین
مستقیم: راست (دهخ ←)
مستقیما: راست / راست راست
مسخره بازی: ریشخندی
مسدود گشتن (خیابان / رگ): بند شدن

مسموم: زهر آلود زهرناک (دهخ ←) / پهل:
zahrōmand / زهر آگین / زهر آلود / زهر دار (دهخ ←)
مشاهدات عینی: چشم دیدها
مشغول: کلاونگ
مشوش: سودایی
مشهور: نامی (دهخ ←)

مشهور بودن: نام داشتن (دهخ ← نام)
مصاحبه: گفت و شنود / گفت و شنید (دهخ ←)
مصادف شدن: برابر شدن
مصّر: پافشار
مصرع: پاره (شعر)

مصرف کردن (دارو را): گرفتن
مصمم نبودن: دل (کسی) خام بودن
مصنوعی: ساخته (دهخ ←) / ساختگی
مضایقه کردن: کمی آمدن / کمی شدن
مضطرب شدن: سرخ وزرد ساختن (خود)

مطابق: برابر
مطابق با: برابر با
مطابق با خواست کسی بودن: به دل (کسی) بودن بودن
مطابق با قانون (حقوق): قانونمند
مطابق بودن: سر خوردن
مطالبه: خواست (دهخ ←)

ناموفق: ناکام (← دهخ)	مکانیک: بسته کار
نیش قبر: کاوش (دهخ← کاوش)	ملاقات حضوری کردن: از نزدیک دیدن
نتیجه: انجام (پهل: anjāmiš)	ممتاز: بالانشین (← دهخ)
نجاست: مُرداری (← دهخ)	ممتد: کشال
نشریه: جَریده (← دهخ)	ممکن: شد
نصب کردن (توری به پنجره): بند کردن	ممکن نبودن: شد نداشتن / شد نشدن
نصف کردن: نیم کردن	مناسب کسی بودن: زیبایی
نصیب: بَخچ	مناسب: بجا (← دهخ)
نظارت: بالابینی	مناسبت: پیوند (← فهرست ولف)
نظافت: پاک کاری / پاکاری	منافقانه: ساختگی
نظر: نگاه (دهخ← نگاه) / راه (← دهخ)	منبع: چشمه (← دهخ)
نفخ معده: دَمش (← دهخ)	منحرف: بدره (دهخ← بدره) / بد و بیراه (آدم)
نقاشی: رنگ کاری (← دهخ)	منحرف بودن: کج راهی
نقره ای (رنگ): سیمایی (← دهخ)	منحرف شدن: بیراهی کردن (دهخ← بیراه گردانیدن) /
نقصان: کمبوت / کمبود	بیراهه رفتن / به بد را رفتن / به بیراهه رفتن / کج شدن
نقصان پیدا شدن: کمی آمدن / کمی شدن	منصرف ساختن: گرداندن
نقطه ضعف کسی را تحریک کردن: به رگ خواب (منطبق: برابر
کسی) نشتر زدن	منظور: دل (← دهخ) / گپ دل
نوبت: دست	منفجر شدن: کفیدن (← دهخ)
نور: روشنی / روشنا (← دهخ) / روشنایی / rōšnā-yī	منفور: خار چشم
rūšnā-yī // (دهخ← روشنایی)	موات (زمین): خواره
نوع: رنگ	مواجهه: سردچار
نهار: چاشت (← دهخ)	مواد غذایی خوراکه
واجب شدن: کار شدن (دهخ← به کار بودن)	مواظب بودن: هوش کردن / دیدن
وارد بودن (در کار): دسترسی داشتن	مواظب (خود) بودن: هوش (خود) دَ سر گرفتن
واضح شدن: پیدا شدن	موجود زنده: زنده جان / جَمبندَه
واضح کردن: آفتابی ساختن	مورد علاقه: دلچسپ (دهخ← دلچسب)
واقعاً که: راستی که (دهخ← راستی)	مورد مؤاخذه قرار گرفتن: پُرسان شدن
واقعاً: برآستی / راستی	مورد نفرت: خار چشم
واقعہ: پیشامد	موضوع: سخن
واقعیت امر: راست گپ	موفق: کامگار (← دهخ)
واقعیت: راستی (← دهخ) / راست (← دهخ)	موقت: گذری
واقعۀ اتفاق افتاده: شدنی	مونتاز: بسته کاری
واکس (کفش): رنگ	مونتاز کردن (فیلم): پیوند کردن
وجود: هست و بود (← دهخ)	مونتاز کننده: بسته کار
وحشی: جنگلی (دهخ)	مهلت دادن: وار دادن
ورطه: گرداب (← دهخ)	مهم بودن: ارزش داشتن
ورید: سیاه رگ (← دهخ)	ناجایز: ناروا (← دهخ)
وسع مالی داشتن: زور (کسی) کشیدن	نادر: کم یافت
وسیله: افزار (← دهخ)	ناراحت: آزرده (← دهخ) / دل آزرده (← دهخ)
وصل کردن: بند کردن	ناراحت شدن: کفیدن
وصلت کردن: خویشی کردن (دهخ← خویشی)	ناراحت کردن: دل آزرده ساختن (دهخ← دل آزرده)
وضعیت: روز و حال (دهخ← حال و روز)	نارضایتی: ناخوش آیی
وضعیت مادی (کسی): روز و روزگار	ناظر: بالابین

وضو: دَسْتُ نَمَاز / دَسْتُ نَمَاز (← دهخ)
وضوح: روشنایی // rōšnā-yī / rūšnā-yī
وظیفه کسی بودن: بَه (کسی) بودن
وعده کردن: زبان دادن (← دهخ)
وعده: زبان (دهخ← زبان دادن)
وقت تلف کردن: روز گمی داشتن (دهخ← روز) / روز
خود گم کردن
وقت عصر: دیگرگی (دهخ← نماز دیگر)
وقت کسی را هدر دادن: روز (کسی ر) بیگا ساختن
(دهخ← بیگاه)
هدر دادن: در آب انداختن
هدر رفتن: بربادی
هدف: نشان (← دهخ) / نشانه
هدیه کردن: بخشش کردن
هلاکت: بربادی
هلیکوپتر: چَر خَکی
هم شکل بودن: چهره دادن
یرقان: زردی (بیماری / ← دهخ)
یرقان نوع B (بیماری): زردی سیا
بعضی وقت ها: گاه گاه (← دهخ)
یک دنیا تشکر: جهانی سپاس / یک جهان سپاس



باعث ناخشنودی زرتشت شده است و از اینجا می‌توان کنش و واکنش‌های اجتماعی را در پیوند با دین‌آوری زرتشت شناسایی کرد.

در بند ۱۵ از همین هات، زرتشت به گروهی از مردم به نام «مگونان» [=مغان] نوید رستگاری داده است. در بند یکم هات ۵۳ از زندگی خوش زرتشت و دین‌آموزی آنان که روزگاری با وی سرستیز داشته‌اند، سخن رفته است. کنش‌های اجتماعی ناشی از دین‌آوری زرتشت بار دیگر در این جا خودش را نشان می‌دهد. این برهم‌کنش‌های اجتماعی ناشی از دین، در بند دوم همین هات، نمایانده می‌شود چرا که گفته می‌شود گشتاسب شاه؛ به دین زرتشت گرویده است. گرویدن یک شاه به دین، اجتماعی‌ترین پدیده‌ی ممکن در دل یک متن دینی است.

تنها یک بار نام پوروچیستا در گات‌ها آورده می‌شود و این درست هم‌زمان است با واپسین باری که نام زرتشت در گات‌ها آورده می‌شود. (هات ۵۳، بند ۳) پوروچیستا همراه با نام خانوادگی‌اش و به عنوان جوان‌ترین دختر زرتشت خوانده شده است. در ادامه (بندهای ۴ به بعد) درباره‌ی زناشویی او سخن می‌رود. پیوند زناشویی یکی دیگر از مناسبات اجتماعی است که به واسطه‌ی آمدن نام‌های خاص، در گات‌ها مورد گفتگو قرار گرفته است و به این بهانه، زرتشت همه‌ی دوشیزگان و جوانان را مورد پند و اندرز قرار می‌دهد.

نام فرשוستر به عنوان یکی از نخستین پذیرندگان دین و پدرزن زرتشت در چند بند آورده شده است. بند ۸ از هات ۲۸، بند ۱۶ از هات ۴۶، بند ۸ از هات ۴۹، بند ۱۷ از هات ۵۱، و بند ۲ از هات ۵۳، بندهایی هستند که نام او را در بر دارند. نام خانوادگی او (هوگو) نیز گاهی آورده شده است. این نام خانوادگی در مورد جاماسب نیز به کار می‌رود. جاماسب و فرشوستر برادر یکدیگر و هردو، وزیران گشتاسب هستند.

اما نام جاماسب، در بند ۱۷ از هات ۴۶ و بند ۹ از هات ۴۹، بند ۱۸ از هات ۵۱ به کار رفته است. در بند ۹ از هات ۴۹، جاماسب، نگهبان [دین] برای رهایی [مردم] نامیده شده است. علاوه بر آن، نام خانوادگی او را نیز از طریق گات‌ها می‌دانیم.

نام گشتاسب، پذیرنده و پشتیبان زرتشت، در بند ۷ از هات ۲۸، نخستین نام خاصی است که در گات‌ها آمده و این بی‌پیوند با نقش او در گسترش دین نیست. این پشتیبانی در بند ۱۴ از هات ۴۶ و همچنین بند ۲ از هات ۵۳ مورد اشاره

نام‌های خاص و کارکردهای جامعه‌شناختی در گات‌ها

نویسنده: یزدان صفایی

گات‌ها به عنوان سروده‌های زرتشت سپیتمان، کهن‌ترین بخش اوستا از نظر دستور زبان به کار رفته در آن به شمار می‌آید. در این سروده‌های مقدس، شمار اندکی نام خاص باقی مانده است. هدف این مقاله، شناساندن و ارائه‌ی این نام‌ها و برخی نام‌های عمومی دیگر خواهد بود و از این طریق، کارکردهای جامعه‌شناختی گات‌ها مورد شناسایی و بررسی قرار گیرد.

طبیعتاً نام «زرتشت» بیش از دیگر نام‌ها در گات‌ها تکرار شده است. در مجموع ۱۴ بار در بند ۸ از هات ۲۹، بندهای ۸ و ۱۶ از هات ۴۳، بندهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۹ از هات ۴۶، بند ۱۲ از هات ۴۹، بند ۶ از هات ۵۰، بندهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۵ از هات ۵۱، و همچنین بندهای ۱ و ۲ و ۳ از هات ۵۳، نام این پیامبر در این کتاب دینی آورده شده است.

در بند ۸ از هات ۴۳، زرتشت، «دشمن سرسخن دَرَوندان و پناه نیرومند اشونان» نامیده شده که مشخصاً یک خویشکاری اجتماعی برای او به شمار می‌آمده است.

زرتشت در بند ۱۴ هات ۴۶، «مغ بزرگ» خوانده شده است. چنین برمی‌آید که او رئیس طبقه‌ای دینی بوده که چنین مقامی را مغ بزرگ می‌خوانده‌اند.

زرتشت در بند ۱۲ از هات ۵۱، در برابر «فریفتگان راه کوی» قرار گرفته است. در واقع فریب خوردگی این گروه،

نام مدیوماه در بند ۱۹ از هات ۵۱ آمده است. نام خانوادگی او سپیتمان است. در این بند در مورد او گفته شده است که: «با کردار خویش، جهانیان را از دادِ مزدا امرداد خواهد آگاهانید و جهان را بهتر خواهد کرد»

نام جمشید به صورت «جم ویونگهان» در بند ۸ از هات ۳۲ آمده است. صورت اوستایی این نام، بیانگر تبار و خانواده جمشید است. در بند ۹ از همین هات آمده است که «آموزگار بد با آموزش خویش، سخن [آیزدی] را برمی‌گرداند. خردِ زندگی را تباه می‌کند» اگر گمان‌نگارنده مبنی بر اشاره‌ی «آموزگار بد» به جمشید درست باشد، نقش اجتماعی منفی (آموزش بدی) که در گات‌ها برای او در نظر گرفته شده است، جالب توجه خواهد بود.

در بند ۱ از هات ۴۹، زرتشت از «بندو» به عنوان آموزگار دروغین نام برده است. توضیحی که در مورد نقش اجتماعی منفی برای جمشید گفته شد، در مورد او نیز صادق است.

تنها نام تورانی، مربوط به «فریان» است که در بند ۱۲ از هات ۴۶ آمده است. جالب آنکه طبق این بند، اهورامزدا به نوادگان و خویشان این خاندان، رامش و رستگاری خواهد بخشید. آمدن نام این خاندان تورانی، سند و مدرکی برای آگاهی زرتشت و جامعه‌ی گاهانی از جامعه‌ی تورانی (و در مقابل آن، جامعه‌ی ایرانی) است

غیر از نام خانوادگی «هوگو»، نام‌های «هچتسپیان» و «سپیتمانیان» که هر دو در بند ۱۵ از هات ۴۶ آمده‌اند بیانگر تبار خانوادگی هستند. همچنین «مگه» ی بزرگ (هات ۲۹، بند ۱۱ و هات ۴۶، بند ۱۴)، «مگونان» (هات ۳۳، بند ۷ و هات ۵۱، بند ۱۵) و «مگه» (هات ۵۱، بند ۱۶ و هات ۵۳، بند ۷) بیانگر انجمن‌های دینی هستند.

با توجه به آنچه گفته شد در می‌یابیم که زرتشت و جامعه‌ی گاهانی، آگاهی و شناخت دقیقی از نهاد خانواده، انجمن‌ها و گروه‌های دینی و رقابت آن‌ها با یکدیگر، و وجود مقام ریاست دینی، برهم‌کنش‌های اجتماعی برآمده از دین تازه، اهمیت دین‌آوری مقام‌های سیاسی برای پیروان دین از جهت پشتیبانی آن‌ها، اهمیت زناشویی، نقش اجتماعی رهبران سیاسی در فرجام مردمان (جمشید) و چیستی و کیستی همسایگان و بیگانگان داشته‌اند.

فرهنگ ساسانی در لباس عربی

بررسی از حسام الدین شافعیان

برانگیخته براستی بگوید و به او اطمینان دادم که اگر راست گوید از آن پس عقوبتی بدو نرسد، گفت گروهی که از خود کتابها و سخنانی پرداخته و گفته‌اند که از سوی خدا است او را بدینکار واداشته و بدو گفته‌اند که کشتن من او را به بهشت خواهد برد. چون از این امر جويا شدم آنرا درست یافتم. دستور دادم تا مرد رازی را رها کنند و آنچه از مال او گرفته بودند باو باز پس دهند و بزدن گردن آن کسانیکه دینی به دروغ آورده و او را بدینکار واداشته بودند فرمان دادم و از آنها کسی را برجای نگذاردم

درباره یکی از تاجنامه های ساسانی، محمد محمدی، الدراسات الادبیه، پاییز و زمستان ۱۳۴۳ - شماره ۲۳ و ۲۴
تاج نامه ها نام یک نوع از انواع ادبی هستند که شاهان مختلف در آداب کشور داری و آیین شاهی برای آیندگان خود می نگاشتند. تاج نامه اردشیر پاپکان در دوران عباسی هم به عنوان راهنمای فرزندان خلفا عمل می کرد.

در کتب مختلف مجموعه نامه نگاری ها و سخنان پندآمیز خسرو پرویز جمع شده و از پهلوی به عربی ترجمه شدند. این گونه ادبی بین مردم و طبقه دبیران و سیاستمداران محبوب بودند.

پیروزی های اولیه خسرو پرویز خسرو پرویز بر روم چنان سر و صدایی در دنیای آن روز بر پا کرد که حتی اعراب در مکه بر سر یکی از این دو ابرقدرت شرط بندی می کردند.

خسرو پرویز دستور داد تمام داستان های در اطراف ماجراهای او و بهرام چوبین به نگارش درآید و پس از بازبینی خود وی به عنوان کتاب داستان بین مردم پخش شود.

از منابع تحقیق درباره ادبیات ساسانی، محمد محمدی، الدراسات الادبیه، پاییز و زمستان ۱۳۴۵ - شماره ۳۱ و ۳۲

مقاله ای عالمانه که برای پژوهش های آینده برای دوران ساسانی بسیار مهم است. پیشنهاد های عمده استاد محمدی این است که اولاً (۱) باید کتب مختلف ساسانی که بدون نام و نشان و با تحریف معرب شده اند را از لابه لای کتب عربی بیرون کشید، (۲) بسیاری از موسسات ساسانی را بر اساس مدل های عباسی آن ها می توان مورد مطالعه قرار داد و بازسازی کرد مثلاً دانشگاه گندی شاپور را که مدلی برای بیمارستان های بغداد بود را می توان با اطلاعاتی که از این بیمارستان های اخیر موجود است مورد مطالعه قرار داد، انواع ادبی ساسانی را هم از طریق نسخه های عربی شان

این مقاله به معرفی برخی مقاله های استاد بزرگ محمد محمدی ملایری می پردازد که نشان دادند نه تنها پس از ساسانیان دو قرن سکوت در کار نبود بلکه نقش ایران در انتقال فرهنگ ساسانی به اسلامی و در نتیجه پیوستگی فرهنگی ایران ما بسیار مهم و شگفت آور بوده است.

شاهنامهء فردوسی و تاجنامه های ساسانی، محمد محمدی، بررسی های تاریخی، خرداد و تیر ۱۳۴۹ - شماره ۲۶- (۲۱ تا ۳۴)

دکتر ملایری بخش هایی از صدها کتاب پهلوی دوره ساسانی را که در دوران عباسی به عربی برگردانده شدند باز یافتند.

ترجمه شده قطعات باز یافته از تاجنامهگ خسرو انوشیروان به خامه خود خسرو: " روزی در هنگامی که برای گزاران در تابستان به همدان می رفتم در دستگرد نشسته بودم، و برای سفیرانی که از سوی خاقان هیتالیان و چین و قیصر و بغپور دربارگاه ما بودند طعام گسترده بودند، که ناگاه مردی از اسواران با شمشیر آخته بدرون آمد و تا نزدیک پرده پیش دوید و پرده را در سه جای بدرید و میخواست بدانجا که ما نشسته بودیم درآید و بما حمله کند یکی از ملازمان به من اشاره کرد که شمشیر برکشم و به استقبال او شتابم ولی من می دانستم که اگر او تنها یک مرد باشد میان من و او حائل خواهند شد و اگر گروهی باشند شمشیر من کاری از پیش نخواهد برد. ترس به خود راه ندادم و از جای نجنبیدم. یکی از نگهبانان او را گرفت مردی بود از ری از اطرافیان و خاصان خود ما تردیدی نبود که کسان بسیاری همراهی او هستند. از من خواستند که در آنجا ننشینم و بزم شراب را در جمع حاضر نشوم تا کنه آن کار آشکار شود. خواست آنان را اجابت نکردم تا سفیران در من بیم و هراسی نبینند و برای شراب بیرون آمدم. چون از آن کار فراغت یافتم مرد رازی را ببریدن دست و عقوبتهای دیگر بیم دادم تا نام کسی که او را بدینکار

در ادبیات دوران عباسیان که خود ایرانی‌ها عهده دار بخش اعظم نگارش و ترجمه بودند فهمید (۳) واژگان با ریشه پارسی را از کلماتی که تصور می‌شود عربی هستند ولی در واقع معرب واژگان پهلوی اند باید بازیافت.

«کتاب المسائل» منسوب به خسرو انوشیروان و ترجمه قطعه‌ای از آن، محمد محمدی، الدراسات الأدبیة، بهار و تابستان ۱۳۴۴ - شماره ۲۵ و ۲۶

در ادبیات ایران در دوره ساسانی اندرزنامه‌ها و چند نامه‌ها رونق فراوانی داشتند، سنتی که در دوران پس از ساسانی همچنان تا به امروز به قوت خود باقی است. در فرهنگ دنیای قدیم مجموعه حکمت عملی و اخلاقی ایران نیز مانند فلسفه نظری یونان نام و آوازه‌ای داشتند. دکتر محمدی ملایری ترجمه عربی چند رساله ادبی و اخلاقی ساسانی منسوب به خسرو انوشیروان را در کتاب «ادب العرب و الفرس» نوشته مسکویه تشخیص دادند. ترجمه پاره‌ای از آن اینگونه است.

پرسیدند: خودپسندی و ریا چیست؟

[خسرو انوشیروان] گفت: خودپسندی آن است که آدمی در خود آن چیزی را گمان برد که در او نیست تا جاییکه تنها رای خود را صواب دادند و رای دیگران را خطا پندارد، و ریا آن است که در برابر مردم خودسازی کند و خویستن را اهل صلاح نشان دهد و در حالیکه از صلاح تهی است.

گفتند: کدام یک از این دو زیانمند ترند؟

گفت: برای خود آدمی خودپسندی و برای دیگران ریا، زیرا مردم گول ظاهر آراسته وی خورند و در مهمات خویش به وی اعتماد کنند در حالیکه از خیانت وی ایمن نمیتوانند بود.

آیین نامه‌های پهلوی و آثار باقیمانده آنها در ماخذ عربی، محمد محمدی، الدراسات الأدبیة، تابستان و پاییز ۱۳۳۸ - شماره ۲ و ۳

آیین نامه به کتاب یا بدسته‌ای از کتابها گفته میشود که شامل آداب و رسوم یا اصول و قواعد علم یا فن یا هنری بوده است، و معمولاً این کلمه را بعنوان کتاب اضافه میکرده و مثلاً آیین جنگ یا آیین تیراندازی یا آیین چوگان بازی و مانند اینها میگفته‌اند. چنانکه معلوم است در دوره ساسانیان در ایران کتابها یا رساله‌های متعددی در موضوعات مختلف باین نام وجود داشته و ظاهراً مجموعه آنها را که هر یک شامل فنی مخصوص بوده بنام مطلق «آیین نامه» یا «آیین نامه بزرگ» میخوانده‌اند، و این همان کتاب بزرگ است که مسعودی در (التنبیه و الاشراف) از آن یاد کرده و گوید که «آن کتابی عظیم است در هزاران برگ که جز در نزد موبدان و بزرگان یافت نشود».

الندیم در زیر عنوان «کتابهاییکه در فن سواری و سلاح گیری و ابزار جنگ» تألیف شده دو کتاب از کتابهای ایرانیان را هم نام میبرد؛ یکی در موضوع «تعبیه جنگ و آداب سواران و اینکه پادشاهان ایران چگونه مرزبانی بر مرزهای چهارگانه شرق و غرب و جنوب و شمال میگمارند» و دیگری در موضوع «آداب جنگ و قلعه گیری و شهر گشائی و کمین کردن و روانه کردن جاسوسان و اعزام پیش آهنگان و دسته‌های دیگر از لشگریان و ایجاد سلاح خانه‌ها». این دو کتاب هم هر دو بزبان پهلوی بوده و عبری ترجمه شده بوده است. کتاب دوم را خود ابن الندیم صاحب الفهرست چنانکه گوید از روی کتابی که برای اردشیر بابکان تألیف شده بوده عبری ترجمه کرده است.

با همان صورتی که از الفهرست ذکر کردیم کتاب دیگری هم یاد شده بنام «آیین تیراندازی». ابن الندیم گوید این کتاب تألیف بهرام گور است و همو گوید که بعضی گفته‌اند از بهرام چوبین است. بهرام گور و بهرام چوبین هر دو از مردان نامی دوره ساسانی و از کسانی بوده‌اند که به شجاعت و دلاوری شهرت داشته‌اند. اما این کتاب احتمالاً تألیف بهرام گور است زیرا اوست که بیشتر به تیراندازی شهرت دارد.

کتاب التاج فی سیره انوشیروان، محمد محمدی، الدراسات الأدبیة، شماره‌های سه و چهار، ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱

کتاب التاج فی سیره انوشیروان شرح حال و کارنامه‌ای بوده است از خسرو انوشیروان که انشا کننده آن خود وی بوده و به اصطلاح امروز یک Auto Biographi است.

در شرح اینکه چطور از پنجاه سپاهی ترک پذیرش کرد:

بزرگان ایرانی حتی تا چهار قرن پس از ساسانیان کتب مختلفی از آیین نامه‌ها و تاج نامه‌ها که منقش به تصاویر رنگی بر روی کاغذهای بسیار خوش ساخت بودند در خانه داشتند.

نقل قول از مقاله:

بسیاری از رسولان، و بیست و نه پادشاه در یک روز بدرگاه ما رسیدند. و چون بآن پنجاه و سه هزار ترک رسیدم فرمودم تا در آنجا بصف ایستند و برای دیدن آنان سوار شدم، در آنروز شمارهء لشگریان خود من و آنها که بر من وارد شده و کسانی که فرمان بندگی مرا گردن نهاده بودند باندازه‌ای بود که مرغزاری بطول ده فرسخ گنجایش آنان را نداشت. خدای را بسیار سپاس گزاردم، و فرمودم که آن ترکها را با خانواده‌هایشان به هفت رتبه تقسیم کردند، و بر هر طبقه‌ای سرداری از خودشان برگزیدم، و اقطاعی بآنها واگذاردم، و مردانشان را لبادس دادم، و برای آنها روزی مقرر داشتم، و فرمودم که آب و زمین بآنها بدهند. دسته‌ای از آنها را با فرمانده سپاهیان خود در «آلان» و دسته‌ای را هم در آذربایجان جای دادم. و آنها را در مرزها، هر جا که لازم بود تقسیم کردم، و در زیر فرمان مرزبان آنجا گذاشتم. و هنوز هم از یکدلی و کوشش آنها در هر کار که بدان مأمور شوند در همهء شهرها و مرزها و جاهای دیگر نشانه‌هایی می‌بینیم که موجب خوشنودی ما است.

بخشی از خطبه خسرو انوشیروان در مورد رعایت حال اتباع خارجی:

”غمخواری اهل نیاز و مهمان‌نوازی غریبان را بر خود فرض بدانید، هر کس با شما هم‌جوار است حق جوار او را گرامی دارید، با مردمانی که از ملت‌های دیگر در میان شما بسر می‌برند نیک‌رفتاری کنید زیرا آنان در پناه من هستند، آنها را نومید مسازید و بر آنها ستم روا مدارید و بزرگی مفروشید و سخت مگیرید، زیرا سخت‌گیری موجب نافرمانی گردد. در برابر برخی از آزار آنان شکبیا باشید، امانت و پیمان خود را نگه دارید و آنچه را که از اینگونه اخلاق بشما سفارش کردم حفظ کنید، زیرا ما هرگز ندیدیم که ملک و ملتی نابود شود جز با ترک این اخلاق، و نه ملک و ملتی بزیور صلاح آراسته گردد جز با پیروی از این اخلاق. و در همه کارها اعتماد ما بخداوند است.“

بخشی از نامه انوشیروان به خاقان عهد شکن ترک:
 “نوشتی که فرستادگان قیصر نزد تو هستند، بر این مطلب نیز وقوف یافتیم که در پذیرش آن‌ها از ما اجازه خواسته بودی، من تو را از دوستی هیچکس باز نمی‌دارم“

ضحاکان زمان تاب فریاد آزادی خواهی و آزاداندیشی او را
نیابردند و شاعر را خفه کردند...

محمد مختاری، چکامه سرا، نویسنده، شاهنامه پژوه،
منتقد و مترجم ادبی معاصر، در یکم اردیبهشت ۱۳۲۱ در
مشهد زاده شد و آموزش های ابتدایی و متوسطه را در همان
شهر گذراند. در سال ۱۳۴۸ در رشته ی ادبیات فارسی از
دانشگاه فردوسی مشهد فارغ التحصیل شد. نخستین سروده
های او در همان سالها در مجله های نگین و خوشه به چاپ
رسید. او در ۱۳۵۱ با مریم حسین زاده پیوند زناشویی بست
که حاصل این ازدواج دو پسر به نام های سهراب و سیاوش
است.

مختاری در سال ۱۳۵۲ فعالیت خود را در بنیاد شاهنامه
ی فردوسی آغاز کرد و پس از مدتی به هموندی هیات علمی
این بنیاد درآمد. در بین سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸، چهار
مجموعه شعر به نام های «قصیده های هاویه»، «بر شانه
ی فلات»، «در وهم سندیباد» و «شعر ۵۷» از او به چاپ
رسیده است.

او در سالهای پایانی عمر خویش مشغول از سرگیری
فعالیت کانون نویسندگان ایران بود و در انتشار متن معروف
به «۱۳۴» نویسنده نقش فعالی داشت. چندین بار در طی
سالهای اخیر به طور انفرادی یا همراه نویسندگان دیگر ر بوده
شده بود و ماموران وزارت اطلاعات او را به خاطر نوشته
هایش و فعالیتش در کانون نویسندگان تهدید کرده بودند.
در مهر ماه ۱۳۷۷ به همراه پنج نویسنده ی دیگر که هموند
کمیته ی تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان
ایران بودند به دادسرای انقلاب احضار شدند...

«... و روز ۱۸ آذر که او را همان جا یافتم، روی چهره
اش که به عادت تامل شکل گرفته بود، لبخند خفیفی گوشه
ی لب را پایین می کشید. به قول آخمتاوا «زمانه ای بود که
تنها مردگان می توانستند لبخند بزنند/ خشنود از آرامش
خویش...» و دوستی که هم راهم بود از سردخانه بیرون دوید
و جیغ میزد که محمد مختاری را هم کشتند...»

او بعدازظهر روز پنج شنبه دوازدهم آذر ۱۳۷۷ توسط
ماموران وزارت اطلاعات ربوده شده و به قتل رسید. در
پانزدهم دی همان سال وزارت اطلاعات با صدور اعلامیه
ای دخالت عناصر آن وزارت خانه را در قتل محمد مختاری
تایید کرد.

شناساندن نسک «حماسه در رمز و راز ملی»

گزارش: مریم ا. جعفری

«دستی به دور گردن خود می لغزانم
سیب گلویم را چیزی انگار می خواسته است له کند
له کرده است؟

در کپه ی زباله به دنبال تکه ای آینه می گردم
چشمم به روی دیواری زنگارسته می ماند
خطی سیاه و محو نگاهم را می خواند:
«آغاز کوچه های تنها

و مدخل خیابان های رسوا
تف کرده ست دنیا در این گوشه ی خراب
و شیب فاضلاب های هستی انگار اینجا
پایان گرفته است.»

باد عبور سالهایی کز اینجا گذشته است اندامم را می
برد؛

و سایه ای کرخت و شرجی درست روی سرم افتاده است
دستی به سوی سایه ی دیگر دراز می شود
و محو می گردد
در سایه ی جرثقیلی زنگ زده
و حلقه ی طنابی درست روی سرم ایستاده است.»*

استاد فرزانه توس با اندیشه ی نیک و خامه بی همتای
خود چنان تصویری از ضحاک آفریده است که تندیس
ستمگران همه ی تاریخ را نشان می دهد. موجودی اهریمنی
و دیوسیرت که یکسره کمر به نابودی آدمی بسته است و مغز
آدمیان را خوراک مارهای برآمده از پلشتی و دیوخواهی خود
می کند. ضحاکان زمان در سراسر تاریخ بوده اند و هستند
و خواهند بود ولی پا به پای این دیوسیرتان ماردوش، کاوه
ها و فریدون ها نیز سربرآورده اند و فریاد آزادی خواهی
خویش را به گوش مردمان خفته و خموش رسانیده اند.
محمد مختاری یکی از کاوه های تاریخ ایران زمین است که

به رازها و رمزهای این زبان سپرده است؛ و تصویر خویش را در آنها بازجسته است...»

نسک در پنج هات نگاشته شده است:

هات نخست با نام «در مفهوم حماسه ی ملی» می پردازد به «تعریف حماسه»، «انواع حماسه»، «پیشینه و خصلت عمومی حماسه»، «خصلت ها و مشخصات ویژه ی حماسه»، «نوع ادبی حماسه» و «ساخت و موقعیت عمومی حماسه ی ملی ایران» که هر یک از این عنوان ها به بخش های کوچکتری بخش بندی می شوند.

هات دوم فرنام «دوگانگی سیمرغ در حماسه» را دارد. در این هات به چرایی چهره ی دوگانه ی سیمرغ در شاهنامه پرداخته می شود. در چهار صحنه ای که سیمرغ در شاهنامه آشکار می شود او هم تصور ایزدی و هم تصور اهریمنی دارد که «در نتیجه باید این امر را نشان دو گرایش فکری و آیینی نسبت به سیمرغ دانست.»

هات سوم به نام «سهراب و رستم: یگانگی و بیگانگی» است. در این هات نویسنده استوره ی رویارویی پدر و پسر را در میان ملت های دیگر نیز واکاوی کرده و نمونه هایی از آن را مثال آورده است. نویسنده بر آن است که نبرد سهراب و رستم، «یک رابطه ی ساده میان دو دلاور، برخوردی هر چند پیچیده ولی صرفاً میان پدر و پسر نیست، تا گرهبگاهش نیز تنها در لحظه ی رو به رویی آن دو گشوده شود...»

هات چهارم نام «تازیانه ی بهرام: آمیزه ی رهایی و جنگ» را بر خود دارد. نویسنده در این هات از دید فردوسی به بهرام و سرانجام کارش نگریسته است. او بر آن است که بهرام با مرگ خویش درصدد به دست آوردن آبروی و حیثیت پهلوانی گودرزبان در ماجرای فرود است. ماجرای که ننگی بزرگ بر دامن توسیان و گودرزبان می گزارد.

هات پنجم «جنگ بزرگ: برزخ حماسه و استوره» نام دارد. این هات به نبرد میان کیخسرو و افراسیاب می پردازد. به نبرد میان تجسم دو نیروی بدی و نیکی. از دید نویسنده در این جنگ استوره و حماسه در هم می آمیزند. پس از این داستان، دوران اساتیری شاهنامه پایان می پذیرد و دوران تاریخی-اساتیری شاهنامه آغاز می شود.

در پایان نسک، دو پیوست گنجانده شده است. پیوست نخست «نگرش ساختی و سیستمی در مطالعه و تحقیق شاهنامه» نام دارد که بحثی ست درباره ی فردوسی، شاهنامه و فرهنگ ایرانی و تاکید بر شناخت چندوچون شاعری او، دریافت تمامیت اثر او و درک کلیت فرهنگی که حماسه بر آن مبتنی ست. پیوست دوم نقدی بر نسک «حماسه در رمز و راز ملی» به قلم دکتر فریبرز رئیس دانا.

نسک حماسه در رمز و راز ملی برای نخستین بار توسط نشر قطره در سال ۱۳۶۸ به چاپ رسید و برای دومین بار



آرامگاه محمد مختاری (امامزاده طاهر کرج)

از زنده یاد محمد مختاری آثار و برگردان هایی برجای مانده است که از جمله ی آنها می توان به «استوره ی زال (تبلور تضاد و وحدت در حماسه ی ملی)»، انسان در شعر معاصر، چشم مرکب و... و برگردان هایی چون «تسوتایوا»، «آخمتاوا»، «مایاکوفسکی»، «ماندلستام» و «زاده ی اضطراب جهان (برگردان ۱۵۰ شعر از ۱۲ شاعر اروپایی)» و... اشاره کرد.

یکی دیگر از آثار محمد مختاری که در این نوشتار به شناساندن آن پرداخته شده است. نسک «حماسه در رمز و راز ملی» است.

نسک با دیباچه ای از سیاوش مختاری پسر زنده یاد محمد مختاری آغاز می شود و پس از آن گاهشماری زندگی مختاری از زادروز تا غروب غم انگیزش مرور می شود. یادداشت ناشر و یادداشت نویسنده بر چاپ دوم نسک در پی هم می آیند. پس از آن پیشگفتار نویسنده آورده شده است. نویسنده در پیشگفتار نسک می گوید: «شاهنامه داستان یک ملت است. ملتی این گونه به خود و جهان نگریسته است، و خود و جهان را چنین تصویر و تعبیر کرده است. زندگی و مرگش، شکست و پیروزش، شادی و رنجش، آرزو و سرنوشتش را در رمز و رازهای آن نهاده است. و از هنگامی نیز که این داستان بر زبان شاعر بزرگ توس جاری شده، دل

برابرهایی پارسی کاری از الف. نیگری

استعازه: پناه گرفتن ، پناه بستن

پناه بردن

استعاره: ایرمان ، روا

استعانت: یاری بستن ، نیرو فواستن

یاری گرفتن

استعداد: آمادگی ، هوش ، کنبایش

استعمار: آباد کردن ، آبادانی فواستن

استغفا: کناره گیری، کناره گرفتن، وادار

رهایی از کار

استعلاج : درمان کردن، پاره جویی

استعلاپی : درمان فواهی ، پاره جویی

استعلام : آگاهی فواستن ، پرسش

پژوهش، جستجو ، پویش

استعمال: کاربرد، بکارگیری، بکماشتن

استعمال کردن: کاربردن، بکار بستن

استغاثه: فریاد، فغان، فریاد فواهی

استغاثه کردن: داد فواهی ، یاری بستن

استغراق: فرو رفتگی، غوطه خوردن

فرو رفتن در

استغفار: آمرزش فواهی، پوزش فواستن

پشیمانی از گناه

استغفرالله: از خدا آمرزش می فواهم

استغناء : بی نیازی ، توانگری

توسط انتشارات توس در بهار ۱۳۷۹ با اصلاح و افزوده هایی در ۳۹۰ رویه با بهای ۸۰۰۰ تومان وارد بازار نسک شده است.

«... پس بنویس، بنویس آنچه اکنون می گذرد در شان کیست؟ و آنچه از این معنا بازمی یابیم شایسته ی کدام الفاظ است؟ بنویس روی خاک به اندازه ی ستاره گام های روان بوده است و همچنان روان است و این زمین به گام های فرومانده نیز می اندیشد و اندیشیده است و حافظه اش همچنان می انبارد و می انبارد و خطی می شود در فرصت شهاب که سنگ از ستاره های فروریخته به نجوا می افتد با سنگ یا استخوان که فرو می رود در خاک و ذره ذره حکایت را باز می گوید...»*

* برگرفته از جمله ها و عبارات محمد مختاری ست.